

دکتر رادمنش

دکتر اقبال کنار شاه

او در کنار توده ها

مصدق ستایشگر سخنان ملی رئیس فراکسیون
حزب توده ایران در مجلس چهاردهم بود

دکتر هوشنگ منتصری، خواهر زاده دکتر رضا رادمنش، اخیراً جزوه کوچکی را تحت عنوان "در آنسوی فراموشی" درباره زندگی سیاسی وی در ایران منتشر کرده است. یادداشت های او حدود 100 صفحه است که بسیاری از صفحات آن عمدتاً توصیف دوران نوجوانی و جوانی خود نویسنده و تاثیر دکتر رادمنش بر وی است. با آنکه نویسنده این کتاب کم حجم، در جوانی خود توده ای بوده، در آستانه 28 مرداد و در سال های پس از آن خود را کنار کشیده و حتی در زمان شاه رئیس دانشگاه و برای مدتی کوتاه استاندار نیز شد. به همین دلیل نوشته های او بطور طبیعی آلوده به ضدیت با حزب توده ایران و اردوگاه سوسیالیستی وقت است. این ضدیت در افکار و نوشته های او مشهود است، اما در خلال همین نوشته ها استواری زنده یاد رادمنش بر سر عهد و پیمان حزبی خویش چنان است که او را گریزی از نوشتن آن نیست.

علیرغم توده ای ستیزی منتصری، شیفتگی و رابطه شاگرد و استادی بین او و دکتر رادمنش به گونه ایست که وی به ناچار در بسیاری زمینه ها امانت داری را مراعات کرده است. منتصری از آن نسل کارگزاران رژیم پس از کودتای 28 مرداد است که دستگاه شاهنشاهی اعتماد چندانی به آنها نداشت و جز در رده های علمی و یا معاون وزیر و یا استاندار از تخصص و کارائی آنها بهره نمی گرفت. او مدتی رئیس دانشگاه تبریز بود و در اوج اعتصابات دانشجویی آغاز دهه 50 و خواست دانشجویان برای تغییر رئیس دانشگاه برکنار و به تهران احضار شد. پس از مدتی به استانداری کرمان فرستاده شد. در آنجا نیز دسته بندی های محلی که ساواک نیز در آن نقش داشت چنان عرصه را بر وی تنگ کرد که استانداری را رها کرده و به تهران آمد و دیگر بازنگشت. در کرمان، که حرف آخر را مظرفقائی می زد، ترتیبی دادند تا از پله های استانداری سقوط کند. وقتی به تهران رسید یک پایش می لنگید!

در کتاب او یک فصل مهم و تاریخی از زندگی دکتر رادمنش غایب است و نویسنده کتاب از آن اطلاع نداشته است. او نمی دانسته، که دکتر رادمنش در آخرین هفته های عمر خود، از بیمارستان مرخصی گرفت و برای شرکت در پلنوم 18 حزب توده ایران (اوائل بهمن ماه 1362) که برای احیای رهبری حزب تشکیل شده بود، از لایپزیک خود را همراه با داوود نوروزی و ایرج اسکندری به پایتخت چکسلواکی "پراگ" رساند. او در این پلنوم، که هم زمان شد با آغاز محاکمه افسران عضو حزب توده ایران به دادستانی و ریاست دادگاهی "ریشه‌ری"، پیشنهاد صدور فوری بیانیه در فراخوان حمایت جهانی از قربانیانی که به محاکمه کشانده شده بودند را داد. او خواهان محکوم ساختن این نمایش مضحک و در عین حال خونین شد و همه توده ای ها را به حفظ وحدت و دفاع از زندانیان توده ای فراخواند. رادمنش 24 همان ماه، به فاصله کوتاهی پس از بازگشت از پلنوم 18 کمیته مرکزی حزب توده ایران که در آن بقایای نسل اول پایه گذار حزب توده ایران (نظیر اردشیر آوانسیان، اکبر شاندرمنی، ایرج اسکندری و...) حضور یافته بودند چشم بر جهان فرو بست. گزارشی را که می خوانید با ذکر مقدمه بالا، از کتاب مورد بحث دکتر منتصری برگرفته و تنظیم کرده ایم تا یادنامه ای باشد، - هر چند نه در خور زندگی و شخصیت والای دکتر

رادمنش- برای او. انسان شریف و آزادیخواهی که با دکتر اقبال همکلاس بود اما راهش از او جدا و دکتر مصدق ستایشگرش بود.

دکتر رضا رادمنش

دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، یکی از بحث انگیزترین دوره های پارلمانی در ایران است. تا قبل از انتخابات این دوره از تاریخ مجلس و پارلمان در ایران، که در نیمه دوم سال 1322 (دو سال پس از سقوط رژیم دیکتاتوری رضاخان) و در کابینه "علی سهیلی" انجام شد، شعارهای تاکتیکی حزب توده ایران بصورت گسترده در میان مردم جای خود را باز کرده بود. در راس این شعارها "نان برای همه- بهداشت برای همه- فرهنگ برای همه" قرار داشت که در میان کارگران، دانشجویان، جوانان و روشنفکران کشور با استقبال روبرو شده بود. حزب توده ایران با همین شعارها توانست تشکیلات خود را استحکام بخشیده و آماده حضور در انتخابات مجلس چهاردهم شود.

انتخابات برگزار شد و علیرغم همه کارشکنی ها، مانع تراشی ها و تبلیغات سنگین خوانین در روستاها و همه نوع مداخلات شهربانی و وزارت کشور، که از جانب دربار شاهنشاهی خط می گرفتند، حزب توده ایران توانست هفت نماینده مستقیم حزب را با آراء سنگین مردم به مجلس بفرستد و فراکسیون حزب توده ایران را در مجلس تشکیل دهد. این در حالی بود که جمع دیگری از نمایندگان این دوره از مجلس نیز، یا هوادار برنامه های حزب بودند و یا در پارلمان به طرح ها و پیشنهادهای فراکسیون حزب توده ایران رای می دادند و فراکسیون 7 نفره حزب را تقویت می کردند.

حضور دکتر رضا رادمنش در مجلس و در راس فراکسیون پارلمانی حزب، اعتبار ویژه ای به فراکسیون داد. او علیرغم همه نوع تلاش قوام السلطنه برای کسب آراء خوانین و زمینداران بزرگ لاهیجان جهت راه یافتن به مجلس، از لاهیجان انتخاب شده و راهی مجلس چهاردهم شود. او در آن زمان تحصیل کرده ترین شخصیت علمی از لاهیجان و یکی از نخبگان تحصیل کرده ایران بود.

پس از افتتاح مجلس چهاردهم، دکتر مصدق که وکیل اول تهران شده بود، با اعتبارنامه سید ضیاء الدین طباطبائی، روحانی انگلیسی و عامل کودتای 1299 رضاخان به مخالفت برخاست و این آغاز چالش های جدی مصدق با روحانیت وابسته به انگلیس بود، که هنوز عواقب و عوارض آن در ضدیت ارتجاع مذهبی، طرفداران حجتیه و طیف مدرسه حقانی در حاکمیت جمهوری اسلامی ادامه دارد.

از طرف فراکسیون حزب توده ایران، رضا رادمنش و تقی فداکار عضو دیگر فراکسیون حزبی از مخالفت دکتر مصدق با اعتبارنامه حجت الاسلام کودتاگر "سید ضیاء طباطبائی" حمایت کردند.

از دیگر همسوئی های فراکسیون حزب توده ایران با فراکسیون ملیون به رهبری دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، سخنرانی پرشوری است که زنده یاد رادمنش مقارن مذاکرات امریکائی ها با دولت "ساعد" در سال 1323 در مجلس ایران کرد. او در این سخنرانی با هر گونه اعطای امتیاز نفت به بیگانگان مخالفت کرد.

رادمنش در همین سخنرانی که در تنفس مجلس دکتر مصدق شخصا به رادمنش بخاطر آن تبریک گفت، چنین گفت:

« همه آقایان مطلع هستند که از چندی قبل در جراید داخلی و خارجی مفصلا راجع به نفت ناحیه جنوب شرقی ایران مطالبی نوشته می شود. از جمله اینکه آقای دکتر میلسیپو برای مطالعه در اطراف این موضع دو نفر مستشار نفتی از امریکا استخدام کرده اند تا در خصوص امتیاز استخراج نفت این منطقه با آنها مشورت نمایند. علاوه بر این جریان یک جریان دومی هم وجود دارد و آن جلساتی است که آقای نخست وزیر "ساعد" در هفته های

اخیر با یک عده از آقایان نمایندگان تشکیل داده اند تا مذاکراتی در کلیات مسئله نفت به عمل آورند که امیدوارم این دو جریان مربوط به یکدیگر نباشند. خواستم عرض کنم که بنده و رفقای فراکسیون حزب توده ایران با دادن هر گونه امتیاز به دولت های خارجی به طور کلی مخالفیم. عقیده دارم همانطور که ملت ایران توانست راه آهن را احداث کند، یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه های داخلی ما می توانیم تمام منابع ثروت این کشور را استخراج کنیم تا بلکه از این طریق چاره ای برای فقر و بدبختی اکثریت مردم این مملکت به عمل آید...»

نخست وزیر "ساعت" در پاسخ به سخنان رادمنش گفت:

«... این یک مسئله نظری است و مربوط به دولت نیست، مجلس هر تصمیمی که در این خصوص اتخاذ کند دولت تابع آن خواهد بود...»

دکتر رادمنش، پس از توضیحات نخست وزیر یکبار دیگر اجازه سخن خواست و در پاسخ گفت:

«... بنده همان مطلب مربوط به مسئله نظری را که آقای نخست وزیر اشاره کردند قبول دارم، عرض من فقط این است که خوب بود قبل از هر نوع مذاکره ای با خارجیان قبلاً با مجلس مشورت به عمل می آمد و نظر مجلس خواسته می شد که آیا مجلس شورای ملی حاضر، یعنی مجلس چهاردهم اصولاً با دادن امتیازات به دولت ها و شرکت های خارجی موافقت دارد یا نه؟ این سیاست استتار دولت برای ما نگران کننده است. دولت می توانست لاقلاً متخصصینی را که برای مطالعه و مشاوره دعوت کرده از ملیت های دیگر (غیر امریکائی) باشند.»

دکتر رادمنش فردای این سخنرانی در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و گفت:

«... حزب توده ایران اعطای هر گونه امتیاز را در چنین شرایطی که تمام دنیا در آتش جنگ می سوزد مردود می داند و بالاخره آن که حزب ما مخالف هر گونه سیاست استتار در مسئله نفت بوده و معتقد است که دولت می بایستی قبل از آغاز مذاکرات از مجلس شورای ملی نظرخواهی می کرد.»

توطئه اعلام انحلال حزب توده ایران

ترور ناموفق شاه در 15 بهمن 1327 به توطئه ای برای اعلام انحلال حزب توده ایران و آغاز دستگیری رهبران وقت آن تبدیل شد. ترور در ساعاتی انجام شد که رهبران حزب توده ایران در مراسم بزرگداشت تقی ارانی در امام زاده عبدالله شهر ری شرکت کرده بودند. دکتر رضا رادمنش که در خیابان آب سردار واقع در خیابان ژاله، کوچه حمام تاج زندگی می کرد، متأثر از مراسم یادبود ارانی از شهر ری بازگشته و در اتاق کار خود مشغول نوشتن مطلبی درباره ارانی بود که خبر پیگرد و دستگیری رهبران حزب توده را به او دادند. وقتی به او گفتند که ترور ناکام شاه را به گردن حزب توده ایران انداخته و دستگیری ها آغاز شده است، او فقط یک پاسخ داشت: **این ماجراجوئی با هزار من سریشم به ما نمی چسبد!**

ساعتی بعد، دکتر کشاور و احسان طبری سراسیمه خود را به خانه رادمنش رساندند و شتابزده رادمنش را همراه با خود بردند. پاسی از شب گذشته، رادمنش برای جمع کردن برخی یادداشت ها و نوشته های خود همراه با دو تن از کارگران ورزیده کارخانه چیت تهران به خانه بازگشت. آن دو کارگر قوی هیکل و ورزیده برای دفاع از رادمنش همراه او شده بودند و در تمام طول مدتی که رادمنش سرگرم جمع کردن اثاثیه خود بود آن ها در کنار در ورودی خانه هر تحرک و رفت و آمد خارج از خانه را کنترل می کردند. یکی از آن ها زمزمه های ماموران را پشت در خانه شنید و اهل خانه و رادمنش را از خطر با اطلاع کرد. دقایقی بعد در خانه را محکم کوبیدند. زنگ ممتد همه اهل خانه را با خبر کرد که خطر به پشت در رسیده است. آن ها در پاسخ به صدائی که از داخل خانه برخاسته و هویت

مراجعه کنندگان را سؤال کرد، گفتند از طرف شهربانی آمده اند و با دکتر رادمنش کار دارند.

- رادمنش رفته شهرری و هنوز باز نگشته.
 - شما در را باز کنید، ما پیام داریم.
 - مگر نمی دانید به اعلیحضرت همایونی تیراندازی شده و شهر وضع غیر عادی دارد. ما از کجا بدانیم شما کیستید و راست می گوئید که مامور شهربانی هستید؟ ضمناً اطلاع داشته باشید که اینجا منزل دختر عموی تیمسار صفاری رئیس کل شهربانی است. ما برای کسب اجازه باید اول به ایشان تلفن کنیم.
 - ماموران (این بار با صدای آرام و مودب) خواهش می کنیم در را باز کنید. باور بفرمائید که ما ماموران شهربانی هستیم.
- این گفتگوی دو طرفه، از دو سوی در ورودی خانه، که اهل خانه مخصوصاً آن را طولانی می کردند، تنها برای وقت کشی و فراهم ساختن زمان جهت فرار رضا رادمنش و کارگران همراه او بود. آن ها خود را به بالای پنجره یکی از اتاق های طبقه بالا که قبلاً شناسائی کرده بودند رسانده و از آنجا رادمنش را بالا کشیده و از آنسو، او را به خرابه پشت حمام تاج رسانده و هر سه با هم گریختند.
- در خانه زمانی گشوده شد که رادمنش و همراهانش از خرابه پشت حمام نیز دور شده بودند. ماموران که شامل یک سروان شهربانی، دو استوار ارتش و چهار پاسبان و سرباز بودند به محض گشوده شدن در خانه، تقشیش و جستجوی خانه را آغاز کردند. بازجویی از "مهین" همسر رادمنش که تازه به همراه نوزادش به خانه منتقل شده و هنوز در بستر بود آغاز شد.
- دکتر رادمنش کجاست؟

- ما از صبح که خانه را به قصد شهر ری ترک کرده از او اطلاعی نداریم.

فردای روز ترور و در حالی که دستگیری رهبران حزب تقریباً همزمان با ترور شاه آغاز شده بود، مجلس تشکیل جلسه فوق العاده داد. این مجلس دیگر مجلس چهاردهم نبود. دکتر منوچهر اقبال همکلاس رادمنش در فرانسه (نخست وزیر بعدی و وزیر نفت در زمان شاه) که آن زمان وزیر کشور در کابینه "ساعد" بود طرح انحلال حزب توده ایران، پیگرد و دستگیری رهبران آن و اعلام رسمیت حکومت نظامی را به مجلس برد.

در آغاز نوزدهم 1328 دکتر رادمنش به همراه دکتر کشاورز (یکی نماینده سرشناس مجلس چهاردهم و دیگری وزیر دولت قوام السلطنه) با تغییر قیافه و ظاهر مرزهای سرخس را در خاک ایران پشت سر گذاشته و وارد خاک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شدند. بدین ترتیب مهاجرت طولانی رادمنش آغاز شد.

چند هفته بعد، "مهین" همسر رادمنش نیز که شناسنامه ای جدید برای او تهیه شده بود، با چادر و ظاهر مذهبی، به همراه کودک و شوهر قلایی که همراه او بود از ایران خارج شدند. آنها، به ظاهر عازم زیارت عتبات شدند، اما آنکه شوهر قلایی همسر رادمنش شده بود، ماموریت حزبی انتقال همسر رادمنش به سوریه و از سوریه به مسکو را اجرا می کرد. صبح روز حرکت در فرودگاه مهرآباد، به روایت هوشنگ منتصری:

«... از دور ناظر تشریفات پرواز بودم. اتفاقاً صادق هدایت هم آن روز برای بدرقه یکی از دوستانش که به اروپا می رفت در فرودگاه بود. سابقه آشنائی من با هدایت از سال ها قبل بود، اغلب در کافه فردوسی خیابان اسلامبول که پاتوق روشنفکران چپ آن روزگار بود از محضر او که با شوخ طبعی مسائل اجتماعی و سیاسی روز را تجزیه و تحلیل می کرد فیض می بردم. هدایت تا مرا دید که در حیاط بزرگ و مشجر فرودگاه مهر آباد با حالت نگران قدم می زدم جلو آمد و آهسته و به شوخی گفت: حاشا به این غیرت، زن و بچه یارو را با این مردکه گردن کلفت فراراندی!

من از اینکه هدایت توانسته بود مهین را زیر چادر و چاقچور بشناسد تعجب کردم. هر دو خندیدیم و در حالی که پرواز هواپیما را تماشا می کردیم، هدایت آهی کشید و با صدای بلند که نزدیکان ناشناس هم آن را شنیدند گفت: **دیدار به قیامت!**

مهاجرت دکتر رادمنش 10 سال در اتحاد شوروی گذشته و 20 سال در شهر لایپزیک آلمان دمکراتیک. در لایپزیک خانه ای در یکی از محلات مرکزی شهر در اختیار او گذاشته شده بود، که چه در دوران دبیر اولی حزب توده ایران و چه در سال های پس از آن در این خانه زندگی کرد. نه تنها با مقامات بالای حزب و دولت دمکراتیک آلمان، بلکه با شخص هونکر رهبر و رئیس دولت آلمان دمکراتیک دوست بود. او در بخش تحقیقات انستیتو فیزیک دانشگاه لایپزیک و در رشته "فیزیک جدید" وابسته تحقیقاتی بود و خود را علیرغم کارهای حزبی با تحولات علمی زمان هماهنگ کرده بود.

در دوران اقامت در اتحاد شوروی نیز، او مدت ها در دانشگاه شهر دوشنبه مرکز تاجیکستان زبان فارسی را تدریس کرده و سپس در مسکو ساکن شده بود. در دوران اقامت در مسکو زبان روسی را فرا گرفت و دوره سه ساله آکادمی علوم اجتماعی مسکو را گذراند. اواخر سال 1336، پایان دوران مهاجرت رادمنش در اتحاد شوروی بود، زیرا همراه با دیگر رهبران حزب توده ایران در آلمان دمکراتیک مستقر شد.

حزب توده ایران و دو مرحله سیاست آن در برابر مصدق

دوران سیاست نادرست حزب توده ایران در برخورد با مصدق به نقل از هوشنگ منتصری و از زبان دکتر رادمنش دبیر اول حزب توده ایران:

«... در جریان نهضت ملی شدن نفت به رهبری مصدق، متأسفانه ما مرتکب اشتباه شدیم. اشتباه از رفقای شوروی بود. آن ها تصور می کردند مصدق یک مهره امریکائی است و می خواهد این امپریالیزم تازه نفس را که ظاهر گمراه کننده ای داشت جانشین استعمار کهنه کار انگلستان کند... در آن دوران تئوریسین های حزب کمونیست شوروی این نظریه احتمالی را که مصدق شاید قادر شود از تضاد موجود بین شرکت های نفتی امریکا و انگلیس در جهت منافع ایران بهره برداری کند را کاملاً مردود تلقی می کردند. البته این تحلیل قاطع، مورد قبول بسیاری از مسئولان حزبی نبود، اما در آن دوران پیروی کردند...»

بعد از انقلاب 57

پس از انقلاب 57، دکتر رادمنش که از بیماری کبد در رنج بود، پیر و شکسته و به عشق دیدن ایران و زادگاهش لاهیجان، دوستان قدیمی و از همه مهم تر، سرکشی به وضع حزب و دیدن دفتر مرکزی حزب در خیابان 16 آذر به ایران سفر کرد. صدور گذرنامه برای دکتر رادمنش با کمک و همکاری دکتر احسان نراقی و ابوالحسن بنی صدر که سرپرست وزارت خارجه جمهوری اسلامی بود ممکن شد. آن دو در زمان شاه یکی رئیس موسسه تحقیقات اجتماعی بود و دیگری پژوهشگر این موسسه.

به زادگاهش "لاهیجان" رفت و در تهران با دوستان قدیمی ملاقات کرد. از جمله چند دیدار با دکتر صدیقی دوست دیرین خود که در ماه های قبل از انقلاب کاندیدای نخست وزیر بود. صدیقی تشویش خاطرهای خود را از روند اوضاع جمهوری اسلامی با رادمنش در میان گذاشته بود. با مهندس بازرگان نخست وزیر برکنار شده در منزل دکتر رحیم عابدی یکی از دوستان مشترک و همکار در دانشکده فنی دانشگاه تهران ملاقات کرد. در این دیدار بازرگان نگرانی شدید خود را از جریان گروگانگیری اعضای سفارت

امریکا در تهران و مشکلات زیادی که این مسئله در آینده برای ایران بوجود خواهد آورد بیان کرده بود.

دیدار او از دفتر حزب توده ایران در خیابان 16 آذر توام با شور و هیجان زائدالوصف بود. کیانوری شخصا از او دعوت کرده بود تا رسماً از دفتر حزب بازدید کند و این نهایت احترام دبیر اول وقت حزب نسبت به دبیر اول اسبق حزب بود. ورود رادمنش به دفتر مرکزی حزب، با استقبال رهبران و کادرهای حزبی همراه بود. او از قسمت های مختلف دفتر حزب بازدید کرد و درباره همه این قسمت ها کیانوری به سئوالات رادمنش پاسخ می داد. نظم تشکیلاتی حزب به گونه ای بود که رادمنش پس از بازگشت از ایران، همه جا از توانائی کیانوری در سازماندهی دوباره حزب تعریف کرد.

ارزیابی او از رهبری انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی

دکتر رادمنش درباره انقلاب و حاکمیت روحانیون اعتقاد داشت:

«... جریان مسلط در انقلاب ایران روحانیت است که هم بالاترین نقطه رهبری و هم پائین ترین سطوح توده ها را در اختیار مطلق خود دارد. بنابراین سایر گرایش های فکری که در یک فاصله زمانی محدود در خط اتحاد تاکتیکی انقلاب قرار گرفته اند یا باید جذب جریان مسلط شوند و یا در استمرار زمان دفع خواهند شد. در این میان وضع حزب توده ایران شکننده تر است زیرا علاوه بر مسئله تضاد عقیدتی بنیادی با روحانیون، مسئله سیاست های اتحاد شوروی نیز در این میان نقش ایفاء می کند. (بعدها ورود ارتش سرخ به افغانستان و دشواری هائی را که برای حزب توده ایران بوجود آورد، این ارزیابی زنده یاد رادمنش را تأیید کرد. به گونه ای که طرح یورش به حزب را برپایه حوادث افغانستان و تدوین یک سناریو به سبک حوادث افغانستان (کودتای حزب در داخل و ورود ارتش سرخ از خارج) را در انگلستان تنظیم کردند و آن را مستند به اظهارات دیپلمات فراری سفارت اتحاد شوروی "گوزچگین" بعنوان یک طرح سری در پاکستان تحویل عسکراولادی دادند تا با خود به ایران آورده و توسط فرماندهان سپاه (در اینجا نقش رفیق دوست نیز تعیین کننده بود) به آیت الله خمینی ارائه دهد و مجوز یورش به حزب را بگیرد که چنین نیز شد)

دیدار از مرکز فیزیک اتمی

یک روز با هم به ژنو رفتیم. دکتر رادمنش علاقه داشت از مرکز بزرگ تحقیقاتی فیزیک هسته ای "سرن" که فرانسویان در ناحیه مرزی بین فرانسه و سوئیس احداث کرده بودند بازدید کند. رهسپار این مرکز شدیم. دکتر رادمنش کارت مخصوص وابسته تحقیقاتی فیزیک هسته ای انستیتوی لایبزیگ خود را ارائه داد. بدستور مسئول موسسه، یکی از کارشناسان فرانسوی متخصص مامور شد تا برای بازدید از قسمت های مختلف تاسیسات مفصل این مرکز ما را همراهی کند. این بازدید تقریباً سه ساعت طول کشید و در آخر هم در تالار بزرگ کنفرانس فیلمی از مناظر و مرایای جهان، برپایه آخرین پژوهش های علمی و فنی به عمل آمده در این زمینه را تماشا کردیم که واقعا جالب بود. سر ناهار، متخصص فرانسوی با حرارت از شگفتی های جهان و معمای انرژی هائی که در هسته ها انباشته شده و بعد از رهائی بطور نامحدود گسترش می یابند سخن می گفت. شعر مولانا را که چند قرن پیش به این موضوع اشاره کرده خواندم " دل هر ذره را که بشکافی- آفتابی در آن نهان بینی". تفسیر این بیت شعر آنچنان کارشناس جوان را تحت تأثیر قرار داد که از من خواهش کرد علاوه بر ترجمه، آن را به زبان فارسی در دفتر یادداشت او بنویسم.

سیزده بدر 1360 و دیدار با علی امینی

نوروز 1360 دکتر رادمنش به فرانسه سفر کرد. از دکتر علی امینی دعوت کردم که روز 13 نوروز جهت دیدار با دکتر رادمنش به "فونتن بلو" بیاید. ناهار را در منزل خوردیم و عصر چند ساعت در جنگل های زیبای اطراف آن ناحیه گردش کردیم. گفتگوهای آن دو که از دو دیدگاه مختلف مسائل اجتماعی و سیاسی را تحلیل می کردند بسیار جالب بود. دکتر امینی گفت:

- رفقای شما زیرکانه در انقلاب رخنه کردند و در همه ارگان ها حضور دارند و خشونت گرائی را به روحانیون حاکم تحمیل کرده اند و این طبقه که من خوب آنها را می شناسم و اصالتا میانه رو هستند، متأسفانه به تندروی و افراط واداشته شده اند. رادمنش در جواب گفت:

- در جریان یک انقلاب، پدیده قهر و خشونت قبل از اینکه به تجویز شخص یا گروهی انجام پذیرد به ماهیت انقلاب و طبیعت توفانی آن ارتباط دارد. بنابراین یا نباید انقلاب کرد و یا اگر انقلاب کردید محکوم به تحمل تبعات آن نیز هستید و در این میان چه بسا ممکن است خود عناصر انقلابی نیز قربانی سوء تفاهمات شوند.

ابتدا فکر کردم سخنان دکتر رادمنش که در هر موضوعی صادقانه و صریح براساس واقعیت ها عقایدش را ابراز می کرد با طبع سیاست باز دکتر امینی ناساگار باشد ولی شگفت اینکه دکتر امینی در این گفت و شنود چند ساعته، آنچنان تحت تاثیر شخصیت و معلومات اجتماعی دکتر رادمنش قرار گرفت که چند بار از من بخاطر اینکه وسیله آشنائی و ملاقات آنها را فراهم کرده ام تشکر کرد.

در آخرین دقایق دیدار امینی به رادمنش گفت: حالا که شما از سیاست کناره گیری کرده اید می توانید به غرب بیایید و در یکی از شهرهای ساحلی جنوب فرانسه با آسایش زندگی کنید. از جهت مسئله مادی هم نگران نباشید. من می توانم ترتیبی بدهم که یکی از موسسات مطالعاتی بین المللی رسماً از شما دعوت کند تا در رابطه با تخصص خودتان در هر زمینه ای که مایل باشید مطالعاتی انجام دهید. در مقابل اصرار فراوان دکتر امینی، دکتر رادمنش پاسخ را موکول به مطالعه در جوانب موضوع کرد و طفره رفت.

پس از اینکه دکتر امینی با اتومبیل خود که توسط یک راننده قوی هیکل یوگسلاو هدایت می شد و در ضمن محافظ او نیز بود به پاریس مراجعت کرد، من و دکتر رادمنش در یکی از کافه های مقابل قصر ناپلئون نشستیم و سر صحبت را در باره پیشنهاد امینی باز کردم. رادمنش گفت: نزاکت اجازه نداد که در آن فضای دوستانه فوراً به امینی جواب منفی بدهم. مطلب به این سادگی ها نیست. این موسسات بین المللی مورد نظر دکتر امینی که مرا به کارهای مطالعاتی خواهند گماشت مطمئناً وابسته به محافل سیاسی خاص هستند که هدف اصلی آنها ایجاد یک کارزار بین المللی علیه شوروی است. با قبول پیشنهاد امینی من آلت و ابزار اجرای چنین سیاستی خواهم شد. من انتقادات خودم را نسبت به چگونگی جریانی که در شوروی و کشورهای بلوک شرق می گذرد دارم، اما آلت این سیاست ها نمی شوم.

داوود نوروژی

داوود نوروژی را از دوران جوانی می شناختم. باجناق طبری بود. مقالاتی در قلمرو ادبیات سیاسی- مارکسیستی در نشریات حزبی می نوشت. (سردبیر بسوی آینده ارگان مرکزی حزب توده ایران)

پس از 36 سال او را بر بستر رادمنش در بیمارستان دیدم. آخرین ماه های حیات دکتر. در دانشگاه برلین شرقی، در رشته تاریخ ایران باستان و ادبیات فارسی تدریس می کرد. نوروژی شخصیت انسانی و اخلاقی دکتر رادمنش را می ستود و تنها نقطه ضعف او را

افراط در اعتماد به اطرافیان می دانست. اعتمادی که افراط آن در سازمانی مانند حزب توده ایران که در شرایط پنهان کاری فعالیت داشت کاملاً خطر آفرین بود. دو حادثه سرقت اسناد او توسط برادران یزدی و ماجرای عباس شهریاری به روحیه او چنان لطمه ای زد که جسمش را نیز از پای در آورد.

آخرین دیدارها

نوروز 1362 دکتر رادمنش را در زوریخ دیدم. در یک دیدار آرام خانوادگی. دکتر رادمنش از ضربه ای که در ایران به حزب توده وارد شده و گروهی از همزمانش دستگیر و در معرض خطر قرار داشتند تشویش خاطر داشت. تحلیل او چنین بود که این گرداب رهبران زندانی حزب را با خود خواهد برد. احوال او مایه شگفتی من شده بود. این نظر من، با برخورد شدیدی که در تابستان همان سال بین او و ایرج اسکندری درگرفت و من شاهد آن بودم تأیید شد.

در اوائل تیرماه 1362 ناگهان وضع جسمی دکتر رادمنش بحرانی شد، بطوری که ناچار شدند او را با آمبولانس از لایپزیک به همان بیمارستان همیشگی برلین شرقی انتقال دهند. پس از دو هفته که حالش بهبود نسبی یافت از بیمارستان مرخص شد. هنگام ترک بیمارستان بزرگ علوی حضور داشت. به پیشنهاد او ما به منزل علوی رفتیم تا دکتر روز را در خانه او استراحت کرده و سپس با قطار مخصوص و سریع السیر غروب به لایپزیک برگردد. بعد از مدتی ایرج اسکندری و داوود نوروزی که با تلفن بزرگ علوی به ناهار دعوت شده بودند وارد شدند. طبق معمول بحث در اطراف مسئله روز که یورش به حزب توده ایران و نمایش های تلویزیونی بود مربوط می شد.

ایرج اسکندی با حرارت به انتقاد از سیاست حزب در دوره رهبری کیانوری پرداخت. دکتر رادمنش با همان حالت رنجوری ناشی از بیماری از کوره در رفت و با لحنی تند خطاب به اسکندری گفت: « برای جناب عالی حزب وقتی در مسیر صحیح حرکت می کند که وکیل یا وزیر و یا دبیرکل آن باشید؛ در غیر اینصورت همیشه وضع حزب قابل انتقاد است. الان همه آن کسانی که یک عمر تلخ و شیرین را با آنها به سر برده ایم در خطراند...»

آخرین بار دکتر رادمنش را سه ماه قبل از مرگ در پائیز سال 1362 دیدم. بازهم بیماری اش شدت یافته و در همان بیمارستان برلین شرقی بستری بود. پزشکان معالج تقریباً از او قطع امید کرده بودند. خودش هم می دانست.

بامداد 24 بهمن 1362 خبر درگذشت رادمنش را با تلفن همسرش به پاریس شنیدم. ساعت 10 بامداد مراسم خاکسپاری در گورستان لایپزیک برگزار شد. در معبد قدیمی گورستان تابوت بزرگی با پرچم ایران قرار داشت. در گوشه آن علامت داس و چکش نیز به چشم می خورد. میز خطابه در مقابل تابوت قرار داشت. تعدادی از اساتید آلمانی همکاران دکتر رادمنش و گروهی از توده ای ها خود را به مراسم رسانده بودند. بسیاری از آنها از شهرهای آلمان شرقی و حتی کشورهای دور دست آمده بودند.

از میان سرشناسان ایرج اسکندری به بهانه مسافرت و اقامت در پاریس غایب بود. همه از این غیبت متعجب بودند اما من و علوی و نوروزی دلیل آن را می دانستیم. دلیل همان برخورد خانه بزرگ علوی بود.

ابتدا سرود انترناسیونال با موزیک پخش شد و سپس داوود نوروزی درباره زندگی سیاسی دکتر رادمنش سخنرانی کرد. پس از او پرفسوری که رئیس انستیتوی فیزیک دانشگاه لایپزیک بود در خصوص شخصیت علمی دکتر رادمنش به زبان آلمانی سخنرانی کرد. پس از یک دقیقه سکوت تا بوت با مشایعت حاضران به طرف حیاط وسیع و مسجر گورستان تا کنار محل دفن بدرقه شد. کوزه سیه فام سربسته ای که خاکستر رادمنش در آن بود در این محل به خاک سپرده شد. پایان 78 سال.